

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در دلیل ثانی بود بحسب ترتیب مصباح الاصول بر حجیت استصحاب که حاصل فرمایش ایشان این بود که این جور تقریر شده استدلال که ثبوت شیء ای در سابق موجب ظن به بقاء است و عمل به این ظن هم واجب و لازم است یا این ظن حجت است بنابراین استصحاب حجت می شود. و بعد فرمودند این مطلب صغری و کبری ناتمام است این استدلال. اما صغری برای خاطر این که مقصود از این که می فرمایید ثبوت شیء در سابق موجب ظن به بقاء است مقصود از این ظن چه ظنی است؟ آیا ظن شخصی است یا ظن نوعی؟ اگر ظن شخصی باشد این واضح البطلان است که در همه ی موارد بگوییم ظن شخصی پیدا می شود. ظاهر عبارت این است یعنی این عموم واضح البطلان است که بگوییم همه جا ظن حاصل می شود نه این که این مطلب همه جا باطل است یعنی هیچ جا ظن حاصل نمی شود. و اگر مقصودتان ظن نوعی است که مراد از ظن نوعی هم بحسب معنایی که حالا ایشان مقصودشان است این است که یعنی در نوع موارد انسان ظن به این پیدا می کند نه در تمام موارد، در نوع موارد، غالب موارد ظن به بقاء پیدا می شود. اگر این مقصودتان است این هم فکذلک، این هم درست نیست که شما بگویید در غالب موارد در همه ی اشیاء و همه ی امور؛ انسان ظن به بقاء پیدا می کند، نه، اشیاء عالم این ها به دسته های مختلف تقسیم می شوند. هر کدام یک اقتضائی برای بقاء دارند؛ بعضی ها طویل، بعضی ها قصیر، بعضی ها متوسط، یک ملاک واحد و جامعی نیست که او علت بقاء باشد بگوییم در همه هست پس این مقدار بقاء را اقتضاء می کند. هر کدام یک چیز خاصی دارد. انسان مثلاً تا شصت سال است، بعضی حیوانات خیلی بیشتر از این است، بعضی هایش خیلی کم تر است و همین طور اشیاء دیگر هم همین جور. پس این مطلب هم ناتمام است. و اما کبری برای این که ما آن چه که این جا تحصیل می شود برای ما؛ حالا فوقش ظن است. اگر صغریاً اشکال نکردیم ظن به بقاء است و ما دلیلی و ظن هم در شرع حجت نیست و ادله ناهیه ی عمل بالظن الا ما خرج بالدلیل؛ و ما دلیلی در این جا نداریم که این را خارج کرده باشد. پس مشمول همان ادله عام است. مُخرجی هم ندارد بنابراین عمل به آن حرام است بغیر حجت، این تمام کلام مصباح الاصول.

خب، در حول این فرمایش چند تعلیقه وجود دارد.

تعلیقه اول این است که تقریر این استدلال علی ما ینبغی نشده و کاستی‌هایی دارد که بعضی از آن‌ها را دیروز اشاره کردیم که اولاً ثبوت ماسبق موجب می‌شود؛ این جور نیست. خود ثبوت بلکه علم به او، التفات به او، توجه به او موجب می‌شود اگر بنا باشد موجب بشود. و بعد هم باز انحائی دارد، تقاریبی دارد که اشاره کردیم دیروز که آیا غلبه را دخیل می‌کنیم در استدلال یا غلبه را دخیل نمی‌کنیم؟ و وقتی هم غلبه را دخیل می‌کنیم غلبه چی؟ غلبه کل موجودات عالم یا غلبه موجوداتی که با این چیزی که الان ما در سابق می‌دانیم یا غلبه مشکوک‌ها؟ و باز از این غلبه چه می‌خواهیم در بیاوریم؟ با این غلبه می‌خواهیم برسیم به ظن شخصی یا به ظن نوعی؟ و باز این که این غلبه بحسب تقریرات مختلف که حالا بعداً شاید باز تقریر کنیم مختلف می‌شود. بنابراین اولاً این دلیل یک تقریر ندارد، تقاریر متعدده دارد. ثانیاً همان‌طور که گفتیم نباید بگوییم خود ظن سابق بدون التفات این چیز را دارد. این تعلیقه اول.

تعلیقه ثانی این است که در مقام اشکال صغروی منحصر فرمودند امر را در دو احتمال که ظن شخصی مقصود است یا ظن نوعی مقصود است؟ و ظن نوعی را هم «علی ما یظهر من کلامه» همان نوع افراد.

ظن نوعی در کلمات بزرگان به سه معنا استعمال می‌شود. یکی همین معنا است. یعنی شخصی بودن و ظنی بودن را به مورد می‌سنجند یعنی مظنون نه ظان، یعنی یک وقت انسان ظن به این پیدا می‌کند که این امر خارجی مشخص هذا این جور است. تارةً نه، ظنش به این نیست که این بشخصه این جور است؛ نوع و غالب افراد این چنین هستند. پس مظنون ما نوع است نه کل شخص شخص، که این یک معنا که ایشان این معنا را فعلاً این جا ...

دوم این است که نوع را می‌زنند به ظان؛ یعنی برای نوع مردم ظن می‌آورد. ممکن است برای من ظنی حاصل نشود ولی نوع مردم ظن برای‌شان حاصل می‌شود. حالا آن نوع مردم در خصوص یک مورد یا در غالب که خیلی وقت‌ها که می‌گویند ظن نوعی، اطمینان نوعی این مقصود است.

و سوم این است که ظن، ظن نوعی یعنی این واقعه، این شیء یا این انسان‌ها؛ این‌ها لو خلی و طبعه یا افراد لو خلی و طبعه عارض نشود، مانعی پیدا نشود لو خلی و طبعه یقتضی این مظنه را، پس شما ممکن است بگویید چهار و پنج، حالا سه، چهار، دوتا بود. سه و چهار. یعنی ظن نوعی باز راجع به مظنون اما مظنون لو خلی و طبعه، یا ظان؛ ظان هم لو خلی و طبعه این طور است. شیخ اعظم قدس سره ...

س: آن وقت شخصی مقابل این چه می‌شود؟

ج: بله؟

س: آن وقت شخصی مقابل این چه می‌شود؟؟؟ شخصی مقابل این لو خلی و طبعه؟

ج: در نوعی این است.

س: قهری چی؟؟

ج: قهراً حالا اگر شخصی در مقابل این هم قرار بگیرد؛ به آن بگویند شخصی یعنی علی کل حال.

س: یعنی بالفعل، فکر کنم شخصی می‌شود بالفعلی که؟؟

ج: علی کل حال. آن هم بالفعل است. خب این مسئله را مرحوم شیخ اعظم قدس سره، ایشان حاشیه خب مفصل و خوبی شیخ دارند بر استصحاب و قوانین که کنگره شیخ اعظم که می‌خواست برگزار بشود که ما به خاطر همین هم جناب آقای اراکی، این‌ها دنبال این کار بودند و آقای انصاری خلیفه، ما تابستانی به خاطر همین آماده کردن کتاب‌های شیخ رفتیم خوانسار تابستان که دیگه به دو سال ماندن منجر شد؛ آن‌جا همین اولین بار این تعلیق شیخ، حاشیه شیخ بر قوانین که جناب آقای اسلامیان متصدی آن بودند و خلل که بنده تصحیح کردم و چاپ شد. این‌جا شیخ در صفحه 29 که یکی از خصوصیات این حاشیه هم این است که آخرش استصحاب قوانین هم هست دیگه؛ خود متن قوانین.

این‌جا فرموده: «ثم علی التقديرين هل اعتباره (یعنی به اعتبار الاستصحاب) مشروط بحصول الظن منه فی اشخاص الوقایع أو یکفی فیہ کونه مفیداً ظل الظن من حیث الطبیعه (یعنی) أنه لو خلی و طبعه یفید الظن. فلا یقدح فی ذلک التخلّف لأمر خارجي كما فی الخبر الصحيح» آن‌جا هم بگوئیم که خبر موجب ظن است و از باب ظن حجت است مقصود آن‌جا هم همین است. یعنی لو خلی و طبعه، «فانه قد لا یفید الظن كما اذا عارضه قیاس» یک خبر واحد ثقه‌ای آمده اما در مقابل آن یک قیاس است. آن قیاس مانع می‌شود از این‌که الان مظنه برای انسان پیدا بشود. ولی این کلام این است که لو خلی و طبعه؛ یعنی اگر این موانع نبود خودش بود و خودش؛ برای ما مظنه می‌آورد. «و بعبارة أخرى هل یكون حجیته من باب الظن الشخصی كالشهره و الاستقراء و الأولویه الاعتباریه علی القول باعتبارها أو من باب الظن الطبعی كالخبر الصحيح و تظهر الثمر فیما اذا عارضه قیاس» أو غیره من الظنون الغير المعبره» بعد ایشان می‌فرماید که «الظاهر من کلمات، الاول...» که شخصی است پس بنابراین این‌که بگوئیم مرادتان یا شخصی است یا نوعی، نوعی را هم

یک معنا بکنیم این نیست. این هم یک کاستی است در مقام تحقیق مسئله؛ این هم ممکن است مثل شیخ بفرمایید طبعی است مقصود مثلاً؛ یا یکی بگوید مثلاً ظن نوعی یعنی برای نوع افراد این جور می‌آورد نه این را می‌گویند و هکذا.

مسئله سوم این است. حالا فرض همین دوتا باشد یا ما می‌خواهیم در این صورتی که مقصود شخصی و نوعی به این معنا باشد می‌خواهیم داوری کنیم بگوییم حالا این درست است یا نه؟ اشکال چی بود؟ اشکال فرمودند هر دو واضح البطلان است. چون چنین چیزی وجود ندارد که ما شخصاً برای مان پیدا بشود همه جا، خیلی جاها ظن بر انسان پیدا نمی‌شود چون يعارضه یک امور دیگر، یا همه جا ظن نوعی به بقاء به این معنا که غالب موارد می‌دانیم باقی است همین جور، هی شک می‌کنیم می‌گوییم باقی است؛ این جور نیست. خب این هم چه اشکالی است؟ خب این که معنایش این نیست که این دلیل باطل است پس استصحاب باطل است. بلکه باید گفت یدور مدار الظن، این دلیل را بگذاری کنار یعنی چه؟ خب اگر دلیلی بر حجیت این مظنه داریم خب بله، هر جا پیدا شد حجت است. بله، اگر کسی بخواهد این جور اشکال کند بگوید اگر شما می‌خواهید با این دلیل بگویید همه‌ی استصحابات حتی آن جایی که مظنه نیست حجت است خب بله، معلوم است غلط است. این اخص از مدعا است. ولی بگویید اصلاً این دلیل به درد نمی‌خورد؛ نه؛ به درد می‌خورد. خب اگر اشکال کبروی نداشته باشد خب آن جاهایی که هست. فلذا قائلین به حجیت استصحاب از روی این دلیل ملتزم به همین حرف هستند. مثلاً شیخ بهائی قدس سره که این جا هم مرحوم شیخ کلامش را در حبل المتین نقل می‌کند. «و ممن صرح بذلک» که شخصی مقصودش هست و ملتزم به همین است که حالا بعداً؟؟ این جور می‌آورد. شیخنا البهائی طاب ثراه فی الحبل المتین فقال فی مسئله من تیقن الطهارة و شک فی الحدث بعد کلام له فی تقریر الاستصحاب ما هذا لفظه ثم لا یخفی» خوب دقت کنید عبارتش را، «ثم لا یخفی أن الظن الحاصل بالاستصحاب فی من تیقن الطهارة و شک فی الحدث لا یبقی علی نهج واحد» این ظنی که با استصحاب حاصل می‌شود «لا یبقی علی نهج واحد» از اول تا آخرش «بل یضعف بطول المدّة شیئاً فشیئاً» کم کم ضعیف می‌شود. مثلاً صبح وضو گرفته؛ ساعت 8 صبح شک می‌کند. خب یک ظن قوی دارد که باقی است. سه چهار ساعت می‌گذرد هی ضعیف می‌شود. تا جایی می‌رسد که اصلاً گمانی نیست یا برعکس آن است. فرموده «بل یضعف بطول المدّة شیئاً فشیئاً بل قد یزول الرجحان و یتساوی الطرفان» پنجاه پنجاه می‌شود. «بل ربما یصیر طرف الرّاجح مرجوحاً، كما إذا توضّأ عند الصبح مثلاً و ذهل عن التحفّظ»، مشغول کارها شده «ذهل عن التحفّظ» که حواسش باشد «ثمّ شکّ عند الغروب فی صدور الحدث منه، و لم

يكن من عادته البقاء على الطهارة إلى ذلك الوقت». معمولاً رسمش این بوده، می‌خواهی، چیزی ...، حالا این جایش را «و الحال: أن المدار على الظنّ، فما دام باقياً فالعمل عليه و إن ضعف». پس کسانی که به این دلیل استدلال می‌کنند ملتزم به همین مسئله هستند. می‌گویند هر جا بود آن هم تا مادامی که هست، ما بیاییم اشکال کنیم بگوییم صغرای این استدلال باطل است چون همه جا که ما پیدا نمی‌کنیم. می‌گوییم ما هم که نگفتیم همه جا، ما می‌گوییم بابا استصحاب؛ این دلیل بر حجیت استصحاب در شرع هست. هر جا ظن به بقاء دارید. هر جا هم نداری خب هیچی، هر جا داشتی و از بین هم رفت فلذا است هم ظن شخصی مقصود باشد هم این است؛ ظن نوعی هم بگویند باز آن هم می‌گوید همه جا نیست یعنی چه؟ خب هر جا هر مقداری هست، تا هست. گروه‌ها را دسته‌بندی باید بکنیم. مثلاً یک جوانی است هی شک می‌کنی باقی است، یک آثار شرعیه دارد. خوب این را می‌توانی حالا سی چهل پنجاه سال، شصت سال هی شک داری استصحاب بکن، یک وقتی نه، یک پیرمردی بوده حالا یک وظیفه شرعی برایت پیدا شده حالا این مثلاً چقدر؟ بیست سال دیگه مثلاً زندگی می‌تواند ...، خب تا بیست سال، بعد از بیست سال که ظن غالب نداری؛ هیچی. خب ملتزم هستند. و باز مرحوم محقق قمی رضوان الله علیه در صفحه (اگر داشته باشم) صفحه 274 «ثم إن كل نوع من أنواع الممكنات يلاحظ فيه زمان الحكم ببقائه بحسب ما غلب فيه أفراد ذلك النوع. فالاستعداد الحاصل للجدران القويمة» دیوارهایی که خیلی با مصالح قوی ساخته شده یقتضی مقداراً من البقاء بحسب العادة، آقای مکارم حفظه‌الله می‌فرمودند این مدرسه امام کاظم؛ می‌گفتند ما برای پانصد سال چیز کردیم. جوری ساختیم که پانصد سال حداقل مثلاً بتواند باقی باشد. «و الاستعداد الحاصل للإنسان يقتضی مقداراً منه، و للفرس مقداراً آخر، و للحشرات مقداراً آخر، و لدود القرّ، و البقّ، و الذباب مقداراً آخر، و كذا للرطوبة في الصيف و الشتاء»، خب تفاوت می‌کند. «و هكذا. فهنا مرحلتان: الاولى: إثبات الاستمرار في الجملة، الثانية: إثبات مقدار الاستمرار»، تا آخر، پس این‌ها خودشان توجه دارند. این‌هایی که به این استدلال به ظن کردند و نمی‌گویند ما با این دلیل می‌خواهیم همه جا را در مثلاً رطوبت تا الی آخر الآباد هی بیاییم استصحاب بقاء رطوبت مثلاً بکنیم بگوییم پس ملاقات کرده رطوبت مسریه بوده؛ حالا صرف نظر مثبتیش هم. این را نمی‌گویند آن‌ها، پس بنابراین ما با این اشکال صغروی نمی‌توانیم بگوییم این استدلال باطل است. بلکه باید گفت که یدور مداره. حالا این سه مطلبی که راجع به ایشان ...، و این سه مطلبی که عرض کردیم تقریباً این مثلاً اواخری‌ها یک مقداری چون مثلاً این دلیل اشکال کبروی؟؟ خلاصه می‌خواستند زود از آن بگذرند کانه دقت در آن

نشده و مطالبی که فرموده شده. البته جای دقت این جا بخواهد بشود جای حرف فراوان دارد و یک مطلبی هم این جا هست که صرف نظر از مسئله استصحاب و آن این است که خود عنصر غلبه که حالا کاری به استصحاب نداریم. مثلاً غلبه خودش می‌توانیم بگوییم چون موجب ظن می‌شود یا موجب الحاق شیء بالاعم الاغلب می‌شود حجت باشد یا نه؟ که یک جایی هم که از آن

س: آن که محقق است، محقق که هست؟؟

ج: بله؟

س: غلبه وجب ظن می‌شود یا آن ظنش حجت است یا نه؟

ج: حالا؛ موجب ظن می‌شود یا خودش اماره عقلائیه از غلبه افراد بر این که، اماره است بر این که مطلب همین جور است. مثلاً فرض کنید غالب مثلاً آذربایجانی‌ها زبان‌شان آذری است. غالب مثلاً فرض کنید که قمی‌ها زبان‌شان فارسی است. حالا یک نفر می‌دانیم قمی است، یک نفر می‌دانیم آذربایجانی است. شخصاً نمی‌دانیم؛ حالا احتمال آدم می‌دهد این شاید درست است آذربایجانی است ولی شاید یک جا بزرگ شده، فلان شده، زبان‌شان آذری نباشد. این جا می‌گویند چون غلبه آذربایجان این است که زبان‌شان آذری است، این اماره است برای این که این هم همین جور است. یا آن قمی هم فارسی است زبان‌شان. یا مثلاً فلان استانی‌ها غالباً فلان رسم را دارند. حالا در چیزهای مختلف‌شان، می‌گویند این آقا محله فلان جا است. خب «الظن يلحق شیء بالأعم الاغلب» بگویند لابد همین هم رسمش همین است. یا مردم می‌گویند خب سابقاً که این جور بود ان شاء الله حالا هم همین جور است. طلاب، علماء، این‌ها غالباً بحسب تجربه برای‌شان ثابت شده بود که این‌ها غالباً بحسب تجربه‌ای که برای‌شان ثابت شده بود این‌ها مراعات می‌کنند جهات اخلاقی را، بنابراین وقتی یک طلبه‌ای مراجعه می‌کرد، حالا این شخصاً که نمی‌دانستند، تجربه را به‌خصوص این نکرده بودند. وقتی غالب علماء می‌بینند همین جور است این هم طلبه است می‌گویند این هم همین جور است.

س: یعنی فراتر از استصحاب است این دیگه؟

ج: نه، اصلاً این ربطی به ...، حالت سابقه را نمی‌دانند. کار به حالت سابقه ندارند.

س: این یک قاعده کلی؟؟

ج: غلبه، ما از غلبه داریم برای حال سابقه‌ها هم که غالباً چون باقی هستند استفاده ...، یعنی صغرای است از این.

س: بله، یعنی این فراتر از استصحاب است؟

ج: بله، فراتر است. اصلاً خود غلبه چه طوری است که یعنی بحث اصولی خودش، غلبه می تواند حجت باشد بر اثبات این که مشکوک که این حالت را دارد یا نه؟ به حالت سابقه هاش هم کاری ... ملحق به غالب بشود یا نه؟ این خودش یک بحث مهمی است که این جا بعضی ها به آن پرداختند به خاطر همین جهت، که حالا ما بگوییم غلبه در بحث ما؛ بگوییم غلبه در راستای ظن شخصی است.

س:؟؟

ج: آره، آره، یعنی ظن است برای شخص. به این بیان که وقتی ... حالا این غلبه را هم؛ غلبه چی؟ غلبه افراد، همین مثل مثال هایی که زدیم. وقتی غالب طلبا مراعات می کنند شئون اخلاقی را و دینی را؛ غالب و این برایش ثابت است این غالب، «يلحق الظن الشيء بالاعم الاغلب» یعنی این ظن یعنی ظن شخصی، یعنی گمانش برای شخص پیدا می شود که پس این هم همین جور است. یا نه، در این صورت ظن نوعی یعنی برای غالب ناس پیدا می شود این ظن که این هم همین جور است. یا نه، غالب این مواردی که آدم شک می کند بعد التفحص معلوم می شود آن جور است. یا نه، هیچ کدام از این ها، این اماره عقلانی که فلسفه اش هم این است که بالتبع این جوری است. اقتضای تبعی این جهت را دارد. این ها همه چیزهایی است که قابل بحث است که بخواهیم جدا کنیم و ...

س: یعنی باید بگوییم مردم هم نیست و این سیره عقلاء حجت است؟ این طور بگوییم؟

ج: بله؟

س: بگوییم سیره عقلاء بر این است که چه در استصحاب چه در غیر استصحاب «الظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب» این سیره هم مردمی نیست پس حجت است.

ج: مثلاً بگوییم.

س: به تبعش استصحاب؟؟

ج: آره، و خب خیلی جاها هم این ها یعنی آثار شرعی دارد این ها، یعنی الان می گوییم حجت است این به خصوص در موضوعات؛ این ها بگوییم حجت است. مثلاً غالب افراد یک جایی فرض کنید مسلمان هستند. حالا یک نفر نمی دانیم يُحمل علی الغالب که این هم مسلمان است. غالب یک جایی سادات هستند؛ حالا این شخص هم بگوییم غلبه موجب

می‌شود که این هم ملحق بر بقیه باشد. پس احکام سیادت بار کنیم یا برعکس؛ غالب یک جایی، منطقه‌ای غیر سادات هستند، حالا یک شخصی مردد است سید است یا ...، غالب حمل بشود مثلاً و هکذا و هکذا، این خودش یک نکته‌ای است و بحثی است که خوب است روی آن ترکیز کنیم. ما این‌جا برای این‌که این دلیل بخواهیم دنبال آن از نظر استصحابی‌اش بخواهیم دنبال این راه برویم خیلی ضرورتی نمی‌بینیم که خیلی معطل زیاد بشویم. برای این‌که بالاخره الحمدلله روایات هست و دیگه مهمش آن روایات است. همین اشاراتی که کردیم که این‌جا توجه اذهان باشد به این جهت که تقریرهای مختلف می‌شود کرد، حرف‌های مختلفی هست به همین بسنده می‌کنیم اما یک جلسه راجع به خود این حجیت غلبه که حالا هم می‌شود در این‌جا از آن استفاده کرد هم در جاهای دیگر می‌شود استفاده کرد. یک جلسه راجع به حجیت غلبه ان شاءالله که جلسه بعد باشد این‌جا این بحث را خواهیم کرد که هم به درد بحث استصحاب روی این تقریر می‌خورد هم به جاهای دیگر. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان